



### برکتی که به محله رسید

سید حسن ایزانلو، مستند ساز محله خاتم الانبیا (ع) است. او که این روزها در ستاد تشییع و تدفین رهبر شهید حضور دارد و کارهای مربوط به مستندسازی و تولید محتوا انجام می دهد، می گوید: سال ۹۴ من در جمکران

بودم که مطلع شدم رهبر شهید به محله مان آمده اند و دارند به دیدار خانواده شهید می روند. خیلی حسرت خوردم که چرا توفیق نداشتم آن زمان حضور داشته باشم. فکرم درگیر بود و با خودم می گفتم کم لطفی است اگر از این اتفاق نادر و خوب همین طوری بگذریم. وقتی برگشتم، تصمیم گرفتم مستندی درباره این بازدید بسازم. فعالان فرهنگی محل، بسیج و مساجد پای کار آمدند و با کمک همه، یادواره شهدای محله خاتم الانبیا (ع) رقم خورد.

او تعریف می کند: در این مستند نزد خانواده شهید می رفتیم و از آن‌ها می خواستیم درباره شهیدشان و روز دیدار بارهبری برایمان صحبت کنند. واکنش‌های جالب و روایت‌های دل‌نشینی داشتند. وقتی یک مادر شهید بالهجه مشهدهی، از روز دیدارش با آقا تعریف می کرد آن قدر دل‌نشین بود که حتی خودم سر ذوق آمده بودم. یا خانواده شهید قربانعلی جلایر از این تعریف می کردند که چقدر ایشان درباره ایل جلایر اطلاعات داشتند و درباره اش با خانواده شهید صحبت کرده اند.

او می گوید: قدم گذاری ایشان به محله ما باعث شد این مستند ساخته شود و خودم این را جزو افتخاراتم می دانم که توانستم کاری هرچند کوچک را در این زمینه به ثبت برسانم.



### دقت نظر آقا در نمایشگاه کتاب

محمد نجاری سهل آباد، مدیر انتشارات خاتم و از اهالی محله حجاب است. او بالغ بر ۳۰ سال است که در این زمینه فعالیت دارد و به اقتضای کارش در نمایشگاه‌های متعددی از جمله نمایشگاه تهران حضور داشته است.

محمد آقا تعریف می کند: گمانم سال ۹۵ بود که در نمایشگاه کتاب تهران دیدیم حضرت آقا آمده اند برای بازدید. ما از قبل اطلاعی نداشتم. آقا مجتبی هم همراهشان بودند. آن موقع شایعاتی درباره شغل و درآمد اطرافیان آقا مطرح شده بود. آن قدر خود حضرت آقا و پسرشان ساده و بی‌آلایش بودند که همکارم از یکی غرفه‌های دیگر آمد و گفت «آقای نجاری، آن شایعات به این‌ها نمی خورد». من همیشه به ایشان و خانواده شان ارادت داشتم. اما از آن زمان که از نزدیک دیدمشان، ارادت و باورم به آن‌ها چند برابر شد.

او به اشراف رهبر شهید به کتاب‌های مختلف اشاره می کند و می گوید: غرفه داران، هر کتاب مهم داخلی و خارجی را که به حضرت آقا نشان می دادند، ایشان آن را از قبل خوانده بودند و همان جادو باره اش توضیح می دادند. نجاری ادامه می دهد: بسیاری از غرفه داران علاقه مند بودند کتاب‌هایشان را به حضرت آقا هدیه دهند اما ایشان قبول نمی کردند و اگر کتابی می گرفتند، می گفتند باید پولش را حساب کنید.

او در این بازدید به چشم دیده که رهبر شهید روی ترجمه‌ها و درستی‌شان بسیار حساس بوده اند و در نگاهی که به یکی از آثار ترجمه شده داشتند، ایرادی از ترجمه یک کلمه به چشمشان آمده بود و آن را به ناشر گفته بودند. نجاری به خاطر ارادت‌هایی که به رهبر شهید دارد، تابلویی حاوی ۱۰ حکمت اخلاقی مورد تأکید ایشان را طراحی کرده است که می خواهد بعد از مراسم تشییع و تدفین، از آن رونمایی کند.



### هنوز بوی عطرشان در مشامم است

سوم مرداد ماه سال ۱۳۸۱ رهبر شهید به دیدار خانواده شهید حسن بینا باجی رفته اند. فاطمه خانم، خواهر شهید که از ساکنان محله فرهنگیان است، آن روز را این گونه تعریف می کند: به ما گفته بودند قرار است برای برنامه روایت فتح به منزل پدرمان بیایند و

مصاحبه کنند. بعد از نماز مغرب، چند نفر از تیم حفاظتی آقا آمدند اما ما اطلاعی نداشتم که این‌ها چه کسانی هستند. آخرین دقایق بود که به مرحوم پدرم گفتند «می دانید چه کسی مهمانان است؟» پدرم هم گفتند «هر که هست، قدمش

روی چشم». بعد که گفتند آقا هستند، این قدر هیجان زده شده بودیم که نمی دانستیم چه کنیم. پدرم سریع رفتند از طبقه بالا یک چغیه و تابلو عکس آقا آوردند و در محل گذاشتند. حضرت آقا که آمدند، تیم همراهشان یک صندوق بسیار ساده برایشان آورده بودند. روی همان یک پارچه سفید انداختند و کنار ما نشستند. پرسیدند چه خواسته‌ای دارید؟ پدرم گفتند «همین که شما منت به سر ما گذاشته‌اید و در خانه مان هستید، چیز دیگری نمی خواهیم». قربان نشان بیروم، با ورودشان چنان عطر خوشایندی در فضای خانه پیچید که هنوز هم در مشامم است. او می گوید: همسر، نوه‌ها و بعضی از خواهر و برادرها نبودند. زنگ زدیم که خودشان را برسانند و توفیق این دیدار را داشته باشند. آقا هم کمی بیشتر نشستند. اما اطرافیان راهشان دور بود و آقا می خواستند به منزل شهید ای دیگر بروند و در نهایت سعادت این دیدار برای آن‌ها میسر نشد و هنوز حسرت به دل هستند. بغض گلوی این خواهر شهید را می گیرد و با صدایی لرزان در حالی که اشک‌هایش روی گونه‌هایش جاری شده است، می گوید: خدا رحمت کند؛ سال ۹۵ که پدرم را از دست دادیم آن قدر برایمان سخت نبود که آقا را از دست دادیم. ان شاء... بتوانیم انتقام خونشان را بگیریم.

### خط قرمزهای آقا

یکی از محافظان حضرت آقا که نامش پیش ما محفوظ است و در محله سرفرازان زندگی می کند، وقتی می خواهد درباره ایشان صحبت کند، می گوید: مسائل زیادی هست که من به خودم اجازه نمی دهم درباره آن‌ها صحبت کنم؛ از زبان بزرگان و علما باید بیان شود. اما من به عنوان یکی از افراد تیم حفاظتی ایشان، چیزهایی را از نزدیک دیده‌ام که همیشه برایم درس بوده است و از خاطر نمی رود.

او تعریف می کند: یک بار که آقا نماز صبح رادر حرم رضوی خوانده بودند و داشتند برمی گشتند، دیدم یک نفر دارد با سرعت به سمت ایشان می رود. برای اینکه

جلو سرعش را بگیرم و نگذارم زیاد نزدیک ایشان شود، به آرامی فقط آستین آن فرد را گرفتم. حضرت آقا متوجه این کار من شدند. نمی دانید چقدر جدی با من برخورد کردند و گفتند، شما حق ندارید مانع عبور و مرور مردم شوید و مزاحمتی برایشان ایجاد کنید.

او ادامه می دهد: از حساسیت آقا به بیت المال هرچه بگویم، کم است. بسیاری از چیزهایی که اکنون برای خلی‌ها عادی است، خط قرمز آقا بود. برای مثال اگر ایشان در محل کار مشغول خوردن غذا بودند و مهمانی برایشان می آمد، از طریق منزل، برای مهمانان غذا تهیه می کردند و غذای محل کار را به مهمانان شخصی نمی دادند. همچنین حساسیت خیلی زیادی داشتند که مبادا کسی، برای امور شخصی از ماشین بیت المال استفاده کند.

